

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۸۵) انواع جامعه

از آن آشنا پرسیدم:

- چرا شما، در بحث راجع به سامانه ها، همیشه، ارتش و تیربار را مثال می زنید؟

آیا منظورتان اشاره به یک مجموعهٔ دربرگیرندهٔ اعضای جاندار و یک دستگاه متشکل از اجزایی بی جان

است؟

در پاسخ فرمود:

- دسته بندی موجودات به جاندار و بی جان در بین شما انسان ها رایج است؛

والا، همانطور که قبلاً گفته ام،

در جهان هستی هیچ چیز بی جان وجود ندارد و، به لحاظ "داشتنِ جان"، همه موجودات یکسان اند.

با تعجب گفتم:

- چگونه می توان، از نظرِ جان، همه موجوداتِ جهانِ هستی را یکسان دانست؛

در حالی که همگان می دانند که

آن چه که اشیای بی جان نامیده می شوند صرفاً دُچارِ تغییراتِ کمی می شوند حال آن که پدیده های جاندار تحولاتِ کیفی نیز دارند.

فرمود:

- در واقع،

تغییراتِ کمی و تحولاتِ کیفی هم مرزِ دقیق و مشخصی ندارند.

و این ها نیز دو مفهومِ مبهم در اذهان و دو واژه رایج در کلام شما هستند.

افزود:

- ولی، اندک اند آنان که می دانند که

این، به اصطلاح کمیات، در درونِ خود، به صورتِ نهفته، حاویِ دانه یا جَوَانَةُ کیفیات اند؛ و تغییراتِ کمی،

در شرایطِ مناسب و در نهایت، مُنَجَّر و یا مُبَدَّل به تحولاتِ کیفی می شوند.

گفتم:

- لطفاً مثال بزنید.

فرمود:

- رَوْنَدِ تَشْكِیلِ یَاخْتِه هَای پِیچیده ای که سازندهٔ بدنِ موجوداتِ زنده اند یک نمونهٔ مناسب و گویا است. گرچه این یاخته ها در اثرِ ترکیب شدنِ عناصرِ ظاهراً بی جان با یکدیگر پدید می آیند، ولی خود، در طی این فرآیند، مَتَحَمَلِ تحولاتِ کیفی می شوند.

گفتم:

- ولی همهٔ ترکیباتِ شیمیاییِ عناصرِ بی جان به تحولاتِ کیفی مَنجَر نمی شوند. به عنوان مثال، فرآیندِ تشکیلِ آب از طریقِ ترکیبِ عناصرِ سازندهٔ آن، تماماً، تغییری کمی است و آبِ حاصل نیز از جمله موادِ بی جان به شُمار می آید.

فرمود:

- به نمونهٔ مهمی اشاره کردید.

دربارهٔ نقشِ بی بدیلِ ای که این آبِ به ظاهر بی جان، در رَوْنَدِ تَشْكِیلِ یاخته هَای پِیچیدهٔ سازندهٔ بدنِ جانداران، ایفا می کند هرچه بگوییم کم گفته ایم.

گفتم:

- لطفاً توضیح بدهید.

فرمود:

- در مجموعه های کمی عظیم، حتی در کرات بسیار بزرگ متشکل از تنها یک عنصر، در اثر فشار لایه های بیرونی، در مرکز گره، حرارت شدیدی پدید می آید و، در پی آن، عناصر جدیدی شکل می گیرند.

آنگاه

در اثر انفجار این کرات، و انتقال عناصر نو پدید به اجرام آسمانی دیگر، چون زمین،

و ترکیب این عناصر ظاهراً بی جان با یکدیگر،

و پیچیده تر شدن ساختار این ترکیبات جدید در مجاورت آب - که آن هم ظاهراً بی جان به نظر می رسد

- ابتدا تک یاخته ای ها و سپس دیگر انواع موجودات زنده پا به عرصه وجود می گذارند.

و افزود:

- یعنی

آن چه که شما انسان ها تغییرات کمی می نامید، در نهایت، جای خود را به تحولات کیفی می دهند.

گفتم:

- ضمناً همگان می دانند که در اشیای بی جان اراده وجود ندارد؛ حال آن که جانداران آزادانه تصمیم

می گیرند و، به اراده خود، دست به عمل می زنند.

آشکار است که آن تیربار، خودش، چیزی را هدف نمی گیرد و شلیک نمی کند، بلکه، اختیارش در دست

کسی است که ماشه آن را می فشارد.

سری تکان داد و فرمود:

- برایم جالب است که می بینم تک تک شما انسان ها اعتقادات فردی خود را به همگان نسبت می دهید،

و ضمناً می پندارید که همه چیز برایتان آشکار است.

نفهمیدم که این گفته اش شوخی بود یا جدی.

به هر حال تا حدی آزرده خاطر شدم.

افزود:

- باور شما به اراده آزاد نیز از جمله این گونه اعتقادات است.

حال آن که، همان گونه که قبلاً گفته ام،

در ساحت حقیقت، برای پدیده ها چیزی به نام اراده آزاد وجود ندارد

و

در وادی واقعیت نیز وجود چیزی به نام اراده آزاد یک توهم رایج است:

توجه داشته باشید که ماشه یک ارتش در دست فرماندهان آن است، و ماشه فرماندهان اش هم در دست

دیگران است، و

گفتم:

- پس به نظر شما تیربار و ارتش هر دو واجدِ جان اند ولی فاقدِ اراده.

فرمود:

- تیربار و ارتش، علاوه بر این دو وجهِ مشترک، از یک نظرِ دیگر هم شبیه به یکدیگرند.

هر دو، پدیده‌هایی از نوعِ سامانه اند.

تیربار، سامانه‌ای متشکل از قطعاتِ فولادی است؛ و ارتش، سامانه‌ای متشکل از افرادِ انسانی.

ادامه داد:

- هر یک از این دو سامانه، در زمانِ معین، برآیند و برونِ دادِ خاصِ خود را دارند و ضمناً بخشی از سامانه

هایی بزرگتر اند.

مثلاً،

ارتش بخشی از یک سامانهٔ وسیع تر به نام جامعه است؛

و

هر جامعه نیز، به نوبهٔ خود، سامانه‌ای است که، در زمانِ معین، برآیند و برونِ دادِ خاصِ خود را دارد.

پرسیدم:

- جامعه، به مثابهٔ یک سامانه، چه ویژگی‌هایی دارد؟

در پاسخ فرمود:

- جامعه سامانه ای متشکل از افراد است

میان حرفش دویدم، چون این گفته اش فرصتی طلایی در اختیارم قرار داده بود تا رنجش و آزرده‌گیِ خاطر
را نشان دهم.

گفتم:

- در جمع ما انسان ها، آن چه فرمودید نکته ای آشکار و مورد قبول همگان است.

لبخندی دلنشین بر لبانش نشست.

فرمود:

- به نظر می رسد که آن همگان، که همه چیز برایشان آشکار است، انتقادپذیر هم نیستند.

منتظر واکنش من نماند. سخن اش را از سرگرفت:

- از آن جا که جامعه سامانه ای متشکل از افراد است،

پاسخ به پرسش شما مستلزم مرور چند نکته مهم راجع به تک تک افراد انسانی و جمع آن ها است.

افزود:

- اولاً،

هر موجودِ زنده، خود یک سامانه است و صرفاً حاصلِ کنارِ هم قرار گرفتنِ چند اندامِ مُجَزَا نیست و ضمناً برآیند و برون دادِ خاصِ خود را دارد.

هر انسان نیز یک سامانه است که، براساسِ برآیند و برون دادِ رفتاری خاصِ خود، واجدِ شخصیتِ ویژه ای است.

ادامه داد:

- یعنی،

گرچه یک شخصِ واحد، خواسته های گوناگونی دارد و او پس از سبک سنگین کردن و ارزیابی همه جوانب، تصمیم می گیرد و رفتار می کند؛

ولی

در مجموع، ما می توانیم بر اساسِ برآیند و برون دادِ خواست ها و رفتارهای او - یعنی ماحصلِ تفاوت ها و حتی تناقض های رفتاری اش - وی را در طبقه خاصی از شخصیت ها (غریزی یا فطری) قرار دهیم.

سپس فرمود:

- ثانیاً،

هر اجتماعِ متشکل از موجوداتِ زنده هم یک سامانه است و صرفاً حاصلِ کنارِ هم قرار گرفتنِ افراد و اعضای آن نیست.

مثلاً یک لانه مورچه، در کُلیتِ خود، به سانِ یک موجود زنده است و تک تکِ مورچگانِ عضوِ آن لانه، اندام های آن هستند.

افزود:

- و ثالثاً،

هر جامعهٔ انسانی نیز، به مثابهٔ یک موجود زنده، دارای اعضاء (اندام های) مختلف است و، در مجموع، ما می توانیم بر اساسِ برآیند و برون دادِ خواست ها و رفتارهای یک جامعه - یعنی ماحصلِ تفاوت ها و تناقض های رفتاری اش - آن را در طبقهٔ خاصی از جوامع قرار دهیم.

پرسیدم:

- یعنی می توانیم آن جامعه را غریزی یا فطری بنامیم؟

فرمود:

- این که چه زمانی، به درستی، می توان به یک جامعه عنوانِ غریزی یا فطری داد مستلزمِ در نظر گرفتنِ عملکردِ کلیِ آن جامعه در چارچوبِ دو مفهومِ سامانه و برآیند است.

یعنی همان گونه که یک انسان را می توانیم، علی رغمِ تفاوت ها و تناقض های رفتاری اش، در طبقهٔ خاصی از شخصیت ها (غریزی یا فطری) گروه بندی کنیم؛

هر جامعه را نیز می توان، بر مبنایِ تشخیصِ برآیند و برون دادِ آن در سطحِ کلی، در طبقهٔ خاصی از جوامع قرار دهیم.

و افزود:

- بر این اساس، شبیه به سه نوع شخصیتِ انسان ها (بردگانِ غرایزِ حیوانی - پیروانِ غرایزِ انسانی - و فطرت

گرایان)، سه نوع جامعه را می توان از هم باز شناخت:

۱- جوامعِ غریزیِ حیوانی

۲- جوامعِ غریزیِ انسانی

۳- جامعه فطری

دو نوع اول و دوم، مِلّت نامیده می شوند و نوع سوم موسوم به اُمّت است.

آنگاه ادامه داد:

- تا پیش از تشکیلِ اُمّتِ واحدِ جهانی،

که

به خواستِ "او"، در آخرالزمان، زیر پرچمِ یکتاپرستی، و تحت امرِ مُنجیِ عالم برپا خواهد شد؛

در هر یک از جوامع سه گانه پیش گفته، افرادی از دو نوع شخصیتِ دیگر نیز، کم یا بیش، دیده خواهند شد،

و مهم تر آن که،

در درون هر جامعه، بر پایه نوع شخصیت ها، بین افراد و گروه ها جبهه بندی هایی صورت خواهد گرفت،

به این معنا که

هرکس یا هر گروه، در حدِ توان، تلاش خواهد کرد تا ساختارِ جامعه را با خواست ها و منافعِ خود سازگار سازد؛

و از موضعِ منافع و اهدافِ خویش، بینِ نیرو های خودی و غیرِ خودی در آن جامعه مَرز بکشد.

آن آشنا، با اندکی مکث فرمود:

- تا آن زمان، همچون تمامی ادوارِ پیشین در تاریخ بشر، در سطحِ جهانی، این جبهه بندی، بینِ جوامع نیز صورت خواهد گرفت؛

و لذا در این فاصله،

فطرت گرایان، باید، در مقامِ مجریانِ یک وظیفه الهی برآمده از یکتاپرستی و جهان بینی توحیدی، در حدِ توان و به سهمِ خویش، بکوشند تا ملت های غریزی را مجذوبِ اُمتِ فطری نمایند و یا با آن همراستا سازند.

ادامه دارد